

An Analytical Study of the Effect of the Link between Ilkhanates and the Mongol Central Court on the Issue of Succession

Shokufeh Hassanpour*

Ph.D. Student of Islamic Iran History, Department of History, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Najafabad branch, Iran, m.sh80@yahoo.com

Feizollah Bushasb Goosheh

Assistant Professor, Department of History, Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Najafabad branch, Iran, f.boushasb@yahoo.com

Abstract

Ilkhanate government was formed in Iran after the decision of the central court of Mongol and dispatch of Hulagu to the West in a historical process and subject to the evolutions of the central court and military and political actions of Hulagu Khan. Although, Hulagu's expedition to west was aimed to establish the rule of Mongols in the conquered lands and conquering new areas, no objective such as forming the Ilkhanate kingdom in Iran had not been set as the goal of his mission, but the changes in Mongol empire after the death of Mango Qa'an and competitive rivalry to sit on the Khanate throne which finally belonged to Qa'an Khubilai, lead to relations based on mutual interests between the two brothers from Toloï family; that is, Khubilai and Hulagu. On the one hand, Khubilai got the support of Hulagu against his competitors, and thus he was directed by Hulagu Khan, as one of the most powerful barbaric families toward the idea of changing the conquered regions of Iran to their ancient form of khanates and Khubilai's confirmation led to the formation of a successive rule in the territory. However, due to internal developments in Mongol empire and its geographical structure these matters were not that much noticeable in local and regional equations, but due to some political and social characteristics and the nature of the Ilkhanate government, the confirmation of central court had importance until the rise of Muslim Mongol ruler in establishing the legitimacy of the Ilkhanate rulers and his successors challenges. Hence, the present study adopts such an approach using quantitative and qualitative methods and based on library documents examines the role and effect of Ilkhanate and the central court on the issue of succession

Keywords: The Great Khan (Qa'an), The Ilkhanate, Qoriltai, Succession

* Corresponding author

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)

معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان

سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم

شماره چهارم (پیاپی ۳۶)، زمستان ۱۳۹۶، صص ۲۱۹-۲۳۶

تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۶/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۸/۰۱

بررسی تحلیلی تأثیر پیوند ایلخانان و دربار مرکزی مغول در مسئله جانشینی

شکوفه حسن پور* - فیض‌الله بوشاسب گوشه**

چکیده

پس از تصمیم قوریلتهای دربار مرکزی مغول و اعزام هلاکو به غرب، حکومت ایلخانی در ایران طی فرایندی تاریخی و تابع تحولات دربار مرکزی و اقدامات نظامی و سیاسی هلاکو خان شکل گرفت. هدف لشکرکشی هلاکو به غرب، تثبیت حاکمیت مغولان بر سرزمین‌های فتح‌شده و نیز فتح مناطق جدید بود و تشکیل حکومت ایلخانی در ایران جزو اهداف مأموریت هلاکو خان در غرب تعیین نشده بود. تحولات امپراتوری مغول پس از مرگ منگوقاآن و رقابت‌های جانشینی که به نشستن قوبیلای قاآن بر تخت خانی انجامید، بین دو برادر فاتح خاندان تولوی یعنی قوبیلای و هلاکو روابطی مبتنی بر مصالح و منافع دوجانبه برقرار کرد؛ روابطی که قوبیلای را در برابر رقیبان از حمایت هلاکو برخوردار کرد و هلاکو خان، یکی از مقتدرترین خان‌زادگان خاندان چنگیزی، را به اندیشه تبدیل مناطق فتح‌شده معادل ایران و قلمرو پادشاهان باستانی آن به حصه خاندانی راهنمایی و تأیید قوبیلای زمینه تشکیل حکومتی دودمانی را در این قلمرو فراهم کرد. اگرچه این مناسبات به علت تحولات درونی امپراتوری مغول و ساختار جغرافیایی آن نمود چندان فعالی در معادلات محلی و منطقه‌ای نداشتند، تأیید دربار مرکزی به علت پاره‌ای ویژگی‌ها و ماهیت سیاسی و اجتماعی حکومت ایلخانی، در مشروعیت‌بخشی به فرمانروایان ایلخانی و چالش‌های جانشینی ایشان حداقل تا برآمدن پادشاهان مسلمان مغول نقش مهمی داشتند. این مقاله به روش توصیفی و تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای، نقش و تأثیر مناسبات ایلخانان و دربار مرکزی را در مسئله جانشینی بررسی می‌کند.

واژه‌های کلیدی: خان بزرگ (قاآن)، مغول، ایلخانان، قوریلتهای، جانشینی

* گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (نویسنده مسؤول) m.sh80@yahoo.com

** گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران f.boushasb@yahoo.com

مقدمه

امپراتوری مغول در فاصله مرگ چنگیز (۶۰۲ تا ۶۲۳ ق/۱۲۰۶ تا ۱۲۲۷ م) تا روی کار آمدن منگوقاآن (۶۴۸ تا ۶۵۷ ق/۱۲۵۱ تا ۱۲۵۹ م)، فرزند تولوی و نواده چنگیزخان، فرایند پرفراز و فرودی را گذراند. با وجود تکاپوهای نظامی مغولان در این مدت، موج گسترده جهان‌گشایی ایشان در دوران چنگیز، با فترت روبه‌رو شد. انتقال قدرت به خاندان تولوی و برتخت‌نشستن منگوقاآن با موج تازه‌ای در تاریخ جهان‌گشایی مغولان همراه بود. در قوریلتهای سال ۶۵۱ ق/۱۲۵۱ م، درباره تکمیل جهان‌گشایی مغولان در چین و ایران تا حوزه مدیترانه تصمیم‌گیری و قویبیلای مأمور فتح چین و هلاکو مأمور فتوحات غربی شد زیرا در فاصله مرگ چنگیزخان تا این زمان، استیلای مستقیم خان بر دنیای اسلامی جنوب آمو دریا بسیار ضعیف شده بود (باسورث، ۱۳۷۱: ۲۲۷). ادامه تکاپوهای اسماعیلیه در ایران و حضور نهاد خلافت دارای اعتبار معنوی در گستره قلمرو اسلامی مغولان و دخالت‌های اولوس‌های مغولی جغتایی و اردوی زرین در ایران، پیشرفت نظامی سپاهیان اعزامی دربار مرکزی را در غرب با مشکل روبه‌رو و اوضاع املاک مغولی در ایران را نیز آشفته کرده بود. بنابراین هلاکو، خاندان مقتدر خاندان چنگیزی، با برنامه نظامی مفصلی عازم مناطق غربی شد.

چالش‌های انتقال قدرت از خاندان اوگتای به خاندان تولوی، نخستین زمینه‌های آشکار تجزیه سیاسی امپراتوری مغول را فراهم کردند؛ پس از این تحول، تابعیت خاندان‌های اوگتای و جغتای که ناخشنود بودند، سست و مخدوش شدند و به خاندان جوجی در برابر حمایت از منگوقاآن، امتیاز استقلال بیشتر در مناطق فرماندهی خود داده شد. اما مرگ منگو و

جانشینی قویبیلای قآن اتفاقی بود که تجزیه امپراتوری مغول را آشکارتر کرد؛ قآن جدید با فتح چین، شکوه و اقتدار بیشتری کسب کرد. اما ماهیت امپراتوری مغول، نفوذ مستقیم او را در بخش مهمی از قلمرو امپراتوری تحت فرمان اولوس‌ها کم کرد. نکته مهم این فرایند، تبدیل قلمرو مهمی از مناطق فتح‌شده امپراتوری یعنی ایران و بین‌النهرین به قلمرو دودمانی بود. فرایند تشکیل حکومت ایلخانی و پیوند خانوادگی ایلخانان مغول ایران با دربار مرکزی و ماهیت عناصر نظامی به فرمان ایلخانان به‌شکلی بود که با وجود موانع مناسبات و روابط فعال بینابین، تا مدت‌ها تأیید خان دربار مرکزی در چالش‌های جانشینی و مشروعیت قدرت ایلخانان ایران نقش مؤثری داشت. از این رو، برخی استفاده از عنوان ایلخان به معنای «تابع خان» را در چارچوب وابستگی حکومت ایلخانی به خان بزرگ مغول تلقی می‌کنند (ویلستس، ۱۳۵۳: ۱۴۴؛ ساندرز، ۱۳۶۱: ۱۲۰).

با توجه به این مقدمه و از آنجایی که تاکنون درباره تأثیر پیوند ایلخانان و دربار مرکزی در مسئله جانشینی پژوهش مستقلی انجام نشده است، ضرورت و اهمیت پرداختن به این موضوع دوچندان می‌شود و پژوهش حاضر نخستین پژوهش مستقل در این زمینه است. در فاصله تشکیل حکومت ایلخانی تا به قدرت رسیدن حاکمان مسلمان ایلخانی، کالبدشکافی و بازکاوی مناسبات با دربار مرکزی مغول در مسئله جانشینی اهمیت شایان توجهی دارد. در مقاله حاضر، مناسبات و تأثیر پیوند ایلخانان و دربار مرکزی در مسئله جانشینی ایلخانان بررسی می‌شود که به درک بهتری از مشروعیت حکومت ایلخانان منجر می‌شود. درباره این موضوع، تلاش مقاله حاضر پاسخ‌دادن به پرسش‌های زیر است:

تعدادی از خواتین و نوادگان و اردوهای ایشان در مغولستان و در خدمت منگوقاآن (۶۴۸ تا ۶۵۷ ق/ ۱۲۵۱ تا ۱۲۵۹ م) گذاشت (ابن‌العبری، ۱۳۶۴: ۳۳۹؛ جوینی، ۱۳۸۹: ۵۳/۱). بر پایه سنت معمول گروگان‌گیری حکومت مرکزی از رؤسای ایلات، شاید مفهوم گروگان‌نهادن پسر هلاکو نزد خان، تضمین وفاداری بود؛ مفهوم دیگر این اقدام شاید حفظ اردو و یورت هلاکوخان در سرزمین اصلی بود که باید پس از پایان مأموریت به آنجا برمی‌گشت زیرا هلاکوخان برنامه یا انگیزه‌ای برای ماندن در سرزمین‌های فتح‌شده نداشت و به نقش‌آفرینی در مرکز امپراتوری می‌اندیشید. در هر حال، هیچ نشانه‌ای از برنامه‌ریزی برای تشکیل حکومت دودمانی هلاکو در ایران و اختصاص مملکت‌ها و سرزمین‌های فتح‌شده به خود و جانشینانش در اهداف لشکرکشی هلاکو به غرب مشاهده نمی‌شود (الهیاری، ۱۳۹۳: ۹).

هلاکو پس از عبور از جیحون، با پیروزی‌های بزرگ در برابر اسماعیلیه و خلافت بغداد و گسترش اقتدار و حاکمیت مغول بر آسیای صغیر و ارمنستان بر قلمرو پهناوری معادل قلمرو باستانی پادشاهان ایران استیلا یافت. برخی نخستین تکاپوهای هلاکو را برای تشکیل حکومت دودمانی در ایران به پس از این پیروزی‌ها مربوط می‌دانند. واله‌اصفهانی می‌نویسد: «هلاکوخان پس از فتح بغداد با فرستادن پیک و ارسال هدایا به خدمت برادرش منگوقاآن خبر پیروزی خود را به اطلاع وی رسانید و سپس به طرف آذربایجان حرکت نمود و چون به مراغه رسید ساحت آن دیار محل نزول شهریار سپهر اقتدار گردید» (واله‌اصفهانی، ۱۳۹۰: روضه پنجم/ ۲۷۹). به این ترتیب هلاکو در سال ۶۵۶ ق/ ۱۲۵۹ م، درحالی‌که سرداران و لشکرهای مغولی مستقر در ایران را مطیع خود کرده بود، بر تخت نشست و سلسله ایلخانی را تشکیل داد.

۱. آیا دربار مرکزی مغول در مسئله جانشینی و مشروعیت حکومت حاکمان ایلخانی نقش و تأثیری داشته است؟

۲. چرا پس از قویلای خان، ایلخانان مسلمان سعی نکردند از دربار مرکزی مغول، مشروعیت کسب کنند؟

تشکیل حکومت ایلخانان و تأیید حکومت هلاکوخان توسط منکوخان و قویلای قاآن

در مناسبات دربار مرکزی مغول با ایلخانان ایران، نخستین موضوع مهم چگونگی تشکیل حکومت ایلخانی است. بر پایه گزارش منابع موجود، هلاکو (۶۴۹ تا ۶۶۳ ق/ ۱۲۵۱ تا ۱۲۶۵ م)، سرداری کشورگشا، با هدف تحکیم و گسترش فتوحات مغول در ایران، آسیای صغیر، ارمنستان، بین‌النهرین، شامات و مصر عازم غرب شد. در هیچ‌یک از منابع به تشکیل حکومت ایلخانی و تبدیل ممالک فتح‌شده به قلمرو دودمانی هلاکو اشاره روشن و مستقیمی نشده است. برای تعیین بخش مهمی از سپاهیان به فرمان هلاکو برای انجام این مأموریت مهم، بر پایه سنت ارتش تما یا سهمیه‌ای مقرر شده بود که سهمی از تمام واحدهای نظامی مغول، به فرمان هلاکو قرار گیرند. برخی، انگیزه این اقدام را شرکت دادن همه امپراتوری در فتوحات غربی می‌دانند و دیگر اینکه، هلاکو دستاوردهای نظامی خود را متعلق به امپراتوری و همه خاندان بشناسد (زریاب‌خویی، ۱۳۶۸: ۴۳). این ترکیب سپاهیان هلاکوخان در آینده سیاسی حکومت ایلخانی موجب بروز برخی چالش‌های مبتنی بر ناهمگونی عناصر نظامی تحت فرمان هلاکوخان و پیوستگی ایشان با اولوس‌های دیگر شد. بر پایه گزارش نویسنده جامع‌التواریخ، هلاکو به هنگام عزیمت به غرب، جومغور اغول، پسر دوم خود را که به علت مادر بر دیگر پسران او مقدم بود با

پژوهشگری مغول باور دارد که هلاکو به علت تأسیس سلسله ایلخانی و نیز غضب حقوق خاندان‌های جوجی و جغتای در ماورای قفقاز و خراسان از دستورات برادرش تخطی کرده است (Jackson, 1978: 48). ساندرز می‌نویسد: «هنگامی که هلاکو از طرف منگو برای مطیع ساختن ملل آسیای باختری اعزام شد، مرزهای مشخصی برای قلمرو متعلق به وی معین نگردیده بود و البته از لحاظ اصول هم او مأمور بود که قلمرو خان بزرگ را توسعه دهد نه اینکه یک کشور پادشاهی برای خود به وجود آورد» (ساندرز، ۱۳۶۱: ۱۲۷).

نظریه مورخان ایرانی که در خدمت فرمانروایان مغولی حکومت ایلخانی بودند و در تبیین تاریخ امپراتوری مغول از مراحل آغازین شکل‌گیری تا فراگیری جهانی آن نقش مهمی داشتند، این است که تشکیل حکومت ایلخانی از اهداف اصلی مأموریت هلاکو خان در غرب بود و تأیید خان بزرگ و دربار مرکزی مغول را همراه داشت. این بیان که تشکیل حکومت ایلخانی را مبتنی بر اراده و موافقت خان دربار مرکزی معرفی می‌کند معطوف به این رویکرد است که تأیید دربار مرکزی مغول از منابع مشروعیت‌ساز حکومت ایلخانی بود. نکته درخور تأمل گزارش‌های نویسندگان ایرانی، اظهار پنهان‌نگه‌داشته‌شدن این هدف است؛ به گونه‌ای که روایت این نویسندگان درباره این هدف مأموریت هلاکو بر گمانه‌زنی‌های غیرمستند یا ادعای آگاهی از برخی مکنونات قلبی خان دربار مرکزی مبتنی است. رشیدالدین در گزارش‌های مختلف بر این جنبه مأموریت هلاکو تأکید می‌کند و ضمن ستایش شاهزاده مغول، علت انتخاب او را مشاهده آثار جهانگیری و جهانداری در ناصیه وی می‌داند (همدانی، ۱۳۶۲: ۶۸۵/۲). به روایت نویسنده، جنبه جهانگیرانه و جهاندارانه مأموریت هلاکو خان در ناصیه خانزاده

مغول هویدا بود. جویی نیز علت اعزام هلاکو خان به غرب را هویدایی آثار جهانگیری و جهانداری در سیمای او می‌داند و درباره انگیزه منگو از انتخاب او برای این مأموریت چنین می‌نویسد: «پادشاه روی زمین، منگوقاآن، چون در شمایل برادر خویش، هولاکو، مخایل جهانداری می‌دید و از عزایم او مراسم جهانگیری تفرّس می‌نمود ... او را به ضبط جانب غربی نامزد فرمود» (جویی، ۱۳۸۸: ۵۰/۳). تابندگی این ویژگی‌ها در سیمای فرمانروایان بر باور فرهی در اندیشه ایرانی مبتنی است. نویسنده روضه‌الصفای پس از برشمردن انگیزه‌های نظامی لشکرکشی هلاکو به غرب برای نابودی کانون‌های مقاومت در ایران و بین‌النهرین می‌نویسد: «چون از ناصیه برادر خود، هلاکو خان، آثار جهانبانی و علامت‌های کشورستانی مشاهده می‌نمود، قرعه اختیار بر وی افتاد» (میرخواند، ۱۳۸۵: ۴۰۱۶/۵).

بر پایه روایت رشیدالدین، منگو هنگام اعزام برادر به سوی ایران او را درباره چگونگی رفتار با رعایا و امارت ممالک فتح‌شده سفارش کرد. از این رو نویسنده جامع‌التواریخ معتقد است که از اهداف مهم فرستادن هلاکو به غرب، ساماندهی اداره ایران و بخش مهمی از قلمرو غربی امپراتوری بود اما این اهداف با صراحت بیان نشده بودند. بر پایه گزارش رشیدالدین، منگو به ظاهر به برادر گفته بود که پس از انجام مأموریت نظامی به مغولستان برگردد. او در این باره می‌نویسد: «هرچند منگوقاآن را در خاطر مصور و مقرر بود که هولاکو خان با لشکرهای که بوی داده بود همیشه در ممالک ایران زمین پادشاه و متمکن باشد و این ممالک بر وی و اروغ نامدار وی بر وجهی که هست مقرر و مسلم بود، لیکن ظاهراً فرمود که چون مهمات ساخته باشی، با مقیم اصلی معاودت نمای» (همدانی، ۱۳۶۲: ۶۸۷/۲).

دیوید مورگان، این پنهان‌کاری درباره اقامت هلاکو

«مرگ او، وقوع بحران بزرگ جانشینی را تسریع کرد» (مورگان، ۱۳۸۹: ۱۴۲). پس از دریافت خبر مرگ خان بزرگ، منگوخان، هلاکو که در شام سرگرم نبرد با ایوبیان مصر بود بی‌درنگ به ایران بازگشت. شاید این بازگشت با نگاه خانزاده مقتدر خاندان چنگیزی به تحولات دربار مرکزی مغول و تأثیرگذاری و نقش‌آفرینی وی در این رقابت‌ها مرتبط باشد. از این‌رو هلاکو عازم شرق شد و در ۲۴ جمادی‌الآخر ۶۵۸ق/۱۲۶۰م به اخلاط رسید؛ جایی که به احتمال خبر ادعای قانای قویلای (۶۵۸ تا ۶۹۳ق/۱۲۶۰ تا ۱۲۹۴م) و برتخت‌نشستن او در شانگتو (پکن) به او رسید. پس از این تحول، مناسبات هلاکو و دربار مرکزی مغول بر نوعی واقع‌بینی تنظیم شد. به احتمال، در مناسبات هلاکو و قویلای‌قان، خان جدید فرمانروایی هلاکو بر سرزمین‌های فتح‌شده را به رسمیت شناخت و هلاکو نیز ضمن ابراز وفاداری به خان جدید، فرزندش جومغور اغول را که در اردوی اصلی و قلمرو نفوذ اریغبوکا با وی همکاری می‌کرد، از ادامه همراهی بازداشت (همدانی، ۱۳۶۲: ۶۷۹/۱ و ۶۸۰). به این ترتیب، هنگامی که هلاکو بر ایران، آسیای صغیر، بین‌النهرین و شامات مستولی بود دربار مرکزی مغول فرمانروایی او را بر این مناطق تأیید کرد و سی هزار نفر از جوانان نامدار مغول را به یاری او فرستاد (همدانی، ۱۳۶۲: ۷۳۳/۲؛ بیانی، ۱۳۷۱: ۳۶۵/۲ و ۳۶۶).

حاصل حمایت ضمنی هلاکو از قویلای به منزله خان بزرگ (قان) آن بود که او را به سمت ایلخان منصوب کردند، لقبی که نشان‌دهنده تبعیت و مادون‌بودن او به خان بزرگ بود (رشیدوو، ۱۳۶۸: ۱۱۰ و ۱۱۱). بسیاری از مورخان عنوان ایلخان را اصطلاحی مبین نسبت فرمانروایان مغول ایران با قان دربار مرکزی مغول، به مفهوم مطیع و تابع خان می‌دانند (زریاب‌خویی، ۱۳۶۶: ۴۲). پس از این، هلاکو نوعی

در ایران را مسئله‌ای غیرمعمول و به احتمال ساختگی برای توجیه اقدام بعدی او می‌داند (مورگان، ۱۳۸۹: ۱۷۹). خیراندیش این پنهان‌کاری را ناشی از ادعای خاندان جوجی درباره ایران و اختلاف‌های آنها با دربار مرکزی مغول می‌داند؛ از این‌رو، هلاکو در نقض حقوق خاندان جوجی باید با احتیاط بیشتری اقدام می‌کرد (خیراندیش، ۱۳۷۴: ۲۰۲/۱). بیانی نیز با توجه به نسبت هلاکو با قان مغول، در بیان علت‌های انتخاب هلاکو برای لشکرکشی به ایران، پیشرفت او را در ایران به معنی تحقق و استحکام نفوذ و تسلط امپراتوری بر ایران در برابر اولوس‌های دیگر از جمله اولوس جوجی می‌شمرد (بیانی، ۱۳۷۰: ۱۹۷/۱). بنابراین، در روایت‌های موجود بیان روشنی از انگیزه و هدف تشکیل حکومت دودمانی هلاکو در ایران مشاهده نمی‌شود. افزون بر جنبه‌های نظامی، مهم‌ترین جنبه سیاسی و اداری مأموریت هلاکو به غرب، احراز حاکمیت دربار مرکزی بر ایران و نواحی متصرفی پیرامون آن در برابر ادعای خان‌های اردوی زرین و جغتایی بود. ساماندهی اداری متصرفات مغولی ایران نیز با چنین رویکردی برای پایان‌دادن به دخالت‌های این خان‌ها از راه عناصر نظامی و اداری وابسته در ایران بود.

به‌هر‌رو، اقدام هلاکو برای تأسیس حکومت ایلخانی پرابهام است. به نظر می‌رسد هلاکو پس از پیروزی‌های مهم در ایران و بین‌النهرین و برانداختن خلافت عباسی در سال ۶۵۶ق/۱۲۵۹م، بی‌درنگ عازم انجام اهداف دیگر مأموریت خود در شامات و مصر شد. در سال ۶۵۷ق/۱۲۶۰م، پس از فتوحات هلاکو در شامات، رویدادها و تحولات مهمی در دربار مرکزی مغول رخ داد؛ منگو قان، خان بزرگ دربار مرکزی، هنگامی درگذشت که دو برادر فاتح او در سرزمین‌های شرقی و غربی سرگرم فتوحات بودند. دیوید مورگان می‌نویسد:

فرمانروایی دودمانی در ایران تشکیل داد که تا هنگام جلوس غازان (۶۹۴ تا ۷۰۳ ق/۱۲۹۵ تا ۱۳۰۴ م)، سلطان مسلمان مغول، خود را تابع دربار مرکزی مغول می‌خواندند و با یرلیغ و فرمان دربار مرکزی مغول بر تخت فرمانروایی می‌نشستند (الهیاری، ۱۳۹۳: ۱۳ و ۱۴). واقعیت‌های تاریخی به‌روشنی نشان می‌دهند که این روابط و تابعیت تا حد بسیاری ظاهری بود و خان دربار مرکزی مغول به‌علت دوری مسافت، موانع جغرافیایی و به‌ویژه استقلال قلمرو اولوس‌های اوگتای و جغتای و دشمنی‌های میان قلمروهای مغولی، چندان امکان دخالت در امور ایران را نداشت. پس این مناسبات ظاهری بیش از آنکه جنبه عملی و واقعی داشته باشند، در قلمرو ایلخانان به‌ویژه در میان عناصر نظامی و مغولی به‌فرمان هلاکو، کارکرد مشروعیت‌ساز داشت. به هر حال، در فرایند تجزیه و فروپاشی امپراتوری جهانی مغول، فرمانروایی دودمانی هلاکو در ایران حداقل این مفهوم را داشت که اختیارهای خان دربار مرکزی مغول در برگزیدن حاکمان مناطق متصرفی و املاک مغولی در ایران از بین رفت و ایران و نواحی که هلاکو خان فتح کرده بود در تملک او و خاندانش قرار گرفتند. نکته درخور تأمل، نسبت بحران جانشینی با تجزیه امپراتوری جهانی مغول است؛ همان‌گونه که انتقال قدرت به خاندان تولوی به‌بهای استقلال اولوس جوجی روی داد که از ایشان حمایت کردند و البته کینه و دشمنی اولوس‌های دیگر نیز به‌صورت قهری، رشته پیوند آنها را با دربار مرکزی گسست، جانشینی منگوقاآن نیز به جدایی عملی بخش مهمی از متصرفات امپراتوری مغولی در غرب آسیا منجر شد (الهیاری، ۱۳۹۳: ۱۴). پس از این تحولات و شکست سپاهیان مغول در عین‌جالوت و بازگشت از شامات، هلاکو و جانشینان او بیش از پیش به قلمرو باستانی و تاریخی ایران متکی شدند و این رویداد

همراه با پایان جهان‌گشایی و غارت، نقطه عطفی در تحول نگرش جهانگیرانه هلاکو به جهاننداری بود. براساس آنچه گفته شد باوجود استقلال عمل ایلخانان ایران در قلمرو فرمانروایی و بر پایه ملاحظاتی، ایلخانان ایران در نمودار ساختن تابعیت خود از دربار مرکزی مغول می‌کوشیدند و نام خان بزرگ با کلمه قاآن و اغلب قاآن‌الاعظم روی سکه‌های فرمانروایان ایران دیده می‌شد. تا سال ۶۹۴ ق/۱۲۹۵ م، این عنوان روی سکه‌ها نقش می‌شد و نشانه شناسایی فرمانروایی قاآن در ایران بود. البته لقب فرمانروایان مغولی ایران یکسان نبود. هلاکو در دوران زمامداری منکو، خود را «خان» و در زمان قوبیلای ایلخان «المعظم» می‌نامید (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۷۲ و ۲۷۳). مستوفی می‌نویسد: «در عهد او، عنوان فرمان‌ها به نام قاآن بودی و دیوان بر در ارغون آقا» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۹۰). موقعیت او که عناوینش روی سکه‌ها دیده شده و روی سکه نخست نام منکو برادر هلاکو ضرب می‌شد، ایجاب می‌کرد که وی دوپنجم غنایم جنگی را تسلیم قاآن کند (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۶۸). وی همچنین پس از فتح قلعه‌های اسماعیلی و بغداد، هدایایی را با بشارت فتح و پیروزی برای برادرش منگوقاآن فرستاد (همدانی، ۱۳۶۲: ۷۱۷/۲).

به‌هرروی در دوران منگوقاآن تابعیت هلاکو خان از دربار مرکزی نمود روشن و عینی‌تری داشت اما پس از او، به‌طور عمده مناسبات خان دربار مرکزی با ایلخانان ایران جنبه تشریفاتی و سیاسی داشت. بر پایه نظریه اشپولر، چون مناطق تسخیرشده به هلاکو و بازماندگان او بخشیده شده بودند، قاآن وظیفه داشت این اصل را مراعات کند و تنها در هنگام بروز مشکلات اجازه دخالت داشت. با وجود این، لازم بود قاآن سلطنت ایلخانان را تأیید کند و این موضوع تا هنگام مرگ قوبیلای در سال ۶۹۳ ق/۱۲۹۴ م ادامه داشت (اشپولر،

اسلامی و برآمدن فرمانروایی‌هایی با منشأ اجتماعی و قومی متفاوت، رویکردهای مشروعیت‌ساز گوناگونی را نمودار کرد. دوره مغول و فرمانروایی ایلخانان از دوره‌های بحرانی و پرتناقض مشروعیت‌سازی در تاریخ ایران است. تکیه بر سنت‌های قومی و قبیله‌ای فاتحان و رویکرد به اندیشه‌های ایرانی و نظریه اسلامی حکومت، چالش‌های درونی حکومت ایلخانان را تشدید و بحران‌های پردامنه‌ای را در این دوره پرتلاطم پدیدار کرد.

حکومت ایلخانی در فرایندی نظامی تأسیس شد و عناصر ایلی و لشکری که در چارچوب تصمیم قوریلتای دربار مرکزی مغول مأمور پیشبرد اهداف نظامی مشخصی به رهبری هلاکو در غرب شده بودند، مهم‌ترین تکیه‌گاه حکومت نوپای ایلخانی در ایران بودند. بی‌تردید، باوجود رویکردهای مشروعیت‌ساز دیگر بر پایه فرهنگ و تاریخ جامعه مغلوب، نباید نادیده گرفت که انطباق ایلخانان با سنت‌های رایج در ایران و جهان اسلام برای پذیرش نظام سلطنت موروثی با تأخیری درخور توجه انجام شد. بنابراین، ایلخانان ایران تا پیمودن فرایند انطباق با فرهنگ، مذهب، اندیشه و سنت‌های جامعه تحت فرمان ناگزیر پایه اصلی فرمانروایی خود را بر حمایت عناصر ایلی در چارچوب سنت‌های مغولی استوار کردند. بر پایه سنت متعارف جامعه مغولی، با تشکیل قوریلتای یا شورایی مرکب از خوانین و خواتین و امرای بزرگ، ایلخان را از میان خانزادگان هلاکویی و براساس ارشدیت و نسب مادری و عوامل و ملاحظاتی دیگر انتخاب می‌کردند. تأیید خان دربار مرکزی مغول نیز عامل مهمی در افزایش اعتبار و مشروعیت ایلخان بود. از این رو، مناسبات با دربار مرکزی مغول در حوزه عمل با روابطی فعال همراه نبود؛ اما به لحاظ نظری، تا برآمدن

۱۳۶۸: ۲۶۸). لمبتون می‌نویسد: «مشروعیت حکومت هولاکو در ایران با عزیمت او به ایران از سوی منگو تأمین شد و جلوس جانشینان بلافصل وی از سوی خان بزرگ تأیید می‌شد و لذا مشروعیت آنها از منبعی مایه می‌گرفت که خارج از مرزهای دارالاسلام قرار داشت» (لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۷۱).

هرچند دربار مرکزی چندان امکان اعمال سیاست فعال در غرب را نداشت، شاید تأیید خان دربار مرکزی، بهره‌مندی از نوعی پشتیبانی دربار مرکزی بود. تأیید دربار مرکزی مغول موضع ایلخانان ایران را در برابر اولوس‌های رقیب مغولی تقویت می‌کرد. اولوس‌های مغولی شمال و شرق ایران حدود و ثغور قلمرو هلاکو را به رسمیت نمی‌شناختند؛ آنان ضمن ادعاهای طولانی درباره مناطقی همچون خراسان و آذربایجان، مدعی بودند که خان بزرگ، منگوقاآن، هلاکو را به ایران نفرستاد تا برای خود دولتی مستقل تأسیس کند، بلکه او را فرستاد تا مناطق جدیدی را به نام خاندان چنگیز تسخیر کند. بنابراین، برای هلاکو جز مغول چین، یعنی قوییلای، هم‌پیمانی نمانده بود. تنها هلاکو از میان امرای نسل چنگیز، قوییلای را خان بزرگ پذیرفته بود و در مقابل هم، تنها قوییلای بود که به تعبیر دیگر فرمانروایان مغولی، سیطره غاصبانه هلاکو را به رسمیت شناخته بود.

نقش تأیید دربار مرکزی در جانشینی هلاکو و ایلخانی اباقا

شیوه جانشینی یکی از علت‌های فروپاشی امپراتوری مغولان بود. امپراتوری جهانی مغول بارها با درگیری میان اعضای خانواده سلطنتی، از جمله پسران و برادران خان، متزلزل شد (Melville, 2016: 309). با تشکیل حکومت ایلخانان، تجربه تاریخی ایران دوره

ایلخان فوت شده تشکیل شد، خوانین و خواتین و امرای بزرگ به جانشینی اباقاخان (۶۶۳ تا ۶۸۰ ق/۱۲۶۵ تا ۱۲۸۲ م) نظر دادند که گویا پیش‌تر پدرش نیز او را برای جانشینی پیشنهاد کرده بود (همدانی، ۱۳۶۲: ۷۴۱/۲ و ۷۴۲؛ میلانی، ۱۳۸۸: ۱۹۶). میرخواند می‌نویسد: «بزرگان قوم تصمیم گرفتند که اباقاخان، بزرگ‌ترین پسر هولاکو که از جانب پدر نیز به جانشینی نامزد شده بود، به ایلخانی برگزینند» (میرخواند، ۱۳۸۵: ۴۰۷۰/۵) امرا و سپاهیان نیز از او اطاعت کردند (ابن‌الفوطی، ۱۳۸۱: ۲۱۰).

زمانی که امرا به ولیعهدی و قائم‌مقامی اباقاخان گواهی دادند، اباقاخان ابا کرد و این شغل خطیر را به برادران واگذار کرد و گفت: «آقای ما قوبیلای‌قآن است، بی‌ریختن او این مهم را چگونه اختیار توان کرد» (همدانی، ۱۳۶۲: ۷۴۲/۲). وصاف‌الحضره می‌نویسد: «ارغون‌آقا و الجای‌خاتون و دیگر خاتونان و شهزادگان و سروران رسولی به حضرت قآن فرستادند و از او فرمان خواستند. آن‌گاه خط دادند و همداستان شدند که مطیع اباقا باشند» (وصاف‌الحضره، ۱۳۳۸: ۵۳/۱). اباقا همانند پدرش همواره خود را نماینده خان بزرگ، قوبیلای، می‌دانست و از خان بزرگ درخواست فرمان و تاج‌خانی کرد و قوبیلای‌قآن این خواسته را برآورده کرد (گروسه، ۱۳۶۸: ۵۵۹؛ بویل، ۱۳۷۹: ۳۳۴/۵؛ لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۷۲). او برای رعایت ادب و احترام، تا رسیدن ایلچیان خان بزرگ و اعلام فرمان، به جای تخت بر صندلی می‌نشست. چون ایلچیان قآن یا خان بزرگ در سال ۶۶۹ ق/۱۲۷۰ م برای اعلام و تأیید سلطنت او رسیدند، اباقاخان بار دیگر در روز چهارشنبه ۱۰ ربیع‌الآخر همان سال در موضع جغاتو برای بار دوم تاج‌گذاری کرد و بر تخت نشست (همدانی، ۱۳۶۲: ۷۶۵/۲؛ بناکتی، ۱۳۷۸: ۴۳۲؛ بویل، ۱۳۷۹: ۳۳۸/۵).

غازان و مسلمان شدن ایلخانان ایران و امرا و عناصر ایلی به فرمان ایشان، تأیید دربار مرکزی مغول اهمیت ویژه‌ای در مشروعیت ایلخانان حداقل نزد عناصر مغولی داشت. در تحولات پرتلاطم امپراتوری مغول، هلاکو از تأیید خان دربار مرکزی در فرمانروایی دودمانی خود بر ایران و ممالک به فرمان بهره‌مند شد. پس از او نیز تا آغاز سلطنت غازان‌خان، کسب اجازه از خان دربار مرکزی و تأیید او یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در مسئله جانشینی دوره ایلخانی بود. مرگ قوبیلای در سال ۶۹۳ ق/۱۲۹۴ م و سلطنت غازان، سلطان مقتدر مسلمان در سال ۶۹۴ ق/۱۲۹۵ م، همراه با اسلام‌پذیری مغولان و اقتدار روزافزون عناصر ایرانی، استقلال کامل ایلخانان ایران را از دربار مرکزی در پی داشت.

با مرگ هلاکو خان مغول در سال ۶۶۳ ق/۱۲۶۵ م، حکومت ایلخانی در ایران با نخستین چالش‌های جانشینی روبه‌رو شد. گرچه قوریلتای، جانشین فرمانروا را انتخاب می‌کرد. اما پس از مرگ فرمانروا، تکاپوهای خانزادگان و هواداران ایشان بر پایه امتیازاتی همچون نسب اشرافی مادر، ارشدیت، شایستگی‌های فردی و پیشینه ایشان نیز بود. پس از مرگ هلاکو، پسر بزرگ او را که در خراسان فرمان می‌راند به همراه ارغون‌آقا، وزیر خراسان، فراخواندند. هلاکو از همسر برگزیده خود، یعنی دوقوزخاتون دختر ایتقو پسر اونگ‌خان کرایت، پسری نداشت و جومغور اغول، پسر دیگر او که مادرش نسب اشرافی داشت، در اردوی اصلی باقی مانده بود. منگو تیمور، پسر دیگر هلاکو که نسب مادری او بر اباقا برتر بود به علت کوچکی در کانون توجه نبود. یشموت، پسر دیگر هلاکو، که در دربند و اران به سر می‌برد به امید فرصت به اردوی پدر آمد اما شاید به علت نسب مادری به او توجه نشد. بر پایه سنت مغولی، در قوریلتایی که برای تعیین جانشین

اباقاخان، نفوذ و حکم دربار مرکزی مغول در دستگاه خان مغول ایران کم‌کم زایل می‌شود و سلطنت ایلخانی صبغه یک سلطنت و حکومت ایرانی به خود می‌گیرد» (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۱۰ و ۱۱). اباقا در آغاز تنها لقب عم خود، «قآن‌العادل»، را روی سکه‌ها نقش می‌کرد اما پس از مدتی، کلمه ایلخان نیز روی سکه‌ها دیده شد. فرمانروایان بعدی نیز تا سال ۶۹۴ق/۱۲۹۵م، این لقب را به کار می‌بردند (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۷۳).

پس از مرگ اباقا، اختلاف بر سر جانشینی نمود بیشتری یافت. گویا اباقا پیش از مرگ به جانشینی پسرش ارغون که مادرش از قومایان او به نام قایمیش‌خاتون بود، گرایش داشت و عناصر سنت‌گرای مغول نیز از او حمایت می‌کردند اما تک‌ودار (۶۸۱ تا ۶۸۳ق/۱۲۸۲ تا ۱۲۸۴م) پسر هفتم هلاکو که از مادری اشرافی به نام قوت‌سوی‌خاتون از «استخوان پادشاهان قنقرات» بود، به جانشینی انتخاب شد. تک‌ودار در دوران ایلخانی پدر، همراه گروهی از خاندان هلاکو در اردوی اصلی مانده و در زمان اباقاخان به ایران آمده بود. او که در مقایسه با رقیب خود، ارغون‌خان، به علت حضورنداشتن در ایران برای حشر و نشر بیشتر با عناصر مغولی ایران و بروز شایستگی‌های نظامی خود فرصتی نیافته بود، با پذیرش اسلام «احمد» نام گرفت و در کل حمایت عناصر ایرانی مسلمان را داشت. هواداران ارغون در هنگام بیماری اباقا، کسانی را برای آگاهی او به خراسان روانه کردند و با مرگ ایلخان نیز او را برای آمدن فوری به اردوی ایلخان فوت‌شده ترغیب کردند؛ اما احمد تک‌ودار که در کردستان بود، سریع‌تر از ارغون خود را به اردوی برادر رساند. هواداران احمد نیز پیش از رسیدن ارغون به بهانه پیشگیری از اختلال در امور ملک، به ایلخانی احمد گواهی دادند که امتیازهای ارشدیت و نسب مادری داشت. به نظر می‌رسد که در برآمدن احمد، عناصر

حمدالله مستوفی می‌نویسد: «بعد از پدر به فرمان عمش قبلائی‌قآن پادشاهی بدو تعلق گرفت و نام او بر عنوان احکام ثبت کردند» (مستوفی، ۱۳۸۱: ۵۹۱). لمبتون هم می‌نویسد: «اباqa آن را [حکومت را] پذیرفت و اعلام داشت که این گزینش بایستی به تأیید خان بزرگ برسد. وقتی که در سال ۶۶۹ق/۱۲۷۰م تأییدیه او از راه رسید، به‌عنوان دومین ایلخان بر تخت جلوس کرد» (لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۷۲). اباقا به مسند ایلخانی و نیز به نیابت سلطنت رسید چون توانست از قویلای فرمانی بگیرد که به وی قدرت می‌داد تا به نام «خان بزرگ» اختیارات حقوقی خویش را همه جا به کار برد (ساندرز، ۱۳۶۱: ۱۲۸). مهر قویلای بر همه اسناد دولتی زده می‌شد و نماینده او که نوعی مأمور عالی‌رتبه بود، در تبریز اقامت کرد (ساندرز، ۱۳۶۱: ۱۲۰ و ۱۲۱).

تأیید دربار مرکزی مغول، موضع ایلخان و وابستگی محض او را به امرا کاهش و به او اقتدار و استقلال بیشتری می‌داد. از مرگ هلاکو تا به قدرت رسیدن غازان‌خان، با توجه به اوضاع آشفته در شوراهای تعیین جانشین خان و اختلافاتی که بر سر انتخاب خان‌ها در هنگام تشکیل قوریلتهای بروز می‌کرد، امیران به تعداد فراوان و با اعمال نفوذ در مجمع مشورتی جایگزینی خان نقش فعال و قاطعی داشتند. حتی گاهی اظهارنظر و تلاش آنها سرنوشت جانشینی را به نفع فرزند یا برادر خان فوت‌شده رقم می‌زد (میلانی، ۱۳۸۶: ۱۷۵ و ۱۷۶). مرتضوی در کتاب مسائل عصر ایلخانان، نفوذ امرا را در انتخاب ایلخانی اباقا مهم‌تر از دخالت دربار مرکزی مغول می‌داند و می‌نویسد: «با جلوس اباقاخان و انتخاب او به جانشینی هلاکو که برای نخستین بار طبق رای و تصویب امرا و بزرگان مغول در ایران و بدون دخالت مستقیم دربار قراقرم انجام پذیرفت، سلسله‌ای که مشهور به «سلاطین مغول ایران» یا «ایلخانان» است، آغاز شد. در روزگار ایلخانی

ایرانی مسلمان به‌ویژه خاندان جوینی، نقش داشتند اما منابع ایرانی در این باره به‌روشنی سخن نمی‌گویند و برآمدن احمد را در چارچوب سنت‌های مغولی و تصمیم قوریلتای بیان می‌کنند. ازاین‌رو، احمد در ربیع‌الاول ۶۸۱ق/۱۲۸۲م بر تخت نشست.

روابط با دربار مرکزی و چالش‌های دوره احمد تکودار

پیش از احمد، پدرش هلاکو و برادرش اباقا فرمانروایی خود را بر ایران ناشی از یرلیغ قاآن می‌دانستند؛ اما به هنگام جلوس احمد تکودار هیچ اشاره‌ای در این باره مشاهده نمی‌شود. رفتار سیاسی او نیز مغایر با اهداف و سیاست کلی دربار مرکزی بود. انتخاب عنوان «سلطان» به جای «ایلخان» (ساندرز، ۱۳۶۱: ۱۳۸؛ بیانی، ۱۳۷۱: ۴۵۷/۲) نمونه‌ای مهم از این رفتارهاست؛ به اعتقاد برخی، ایلخان به معنی مطیع خان بود و از نظر حقوقی و سیاسی در نسبت میان ایلخانان و قاآن بزرگ مفهوم ویژه‌ای داشت. برتری و سیادت قاآن به علت مشکلات مختلف و تحولات سیاسی درون امپراتوری مغول و موانع و فاصله با ممالک ایلخانی جنبه عملی نداشت اما رویکرد به آن از دو جهت مهم بود: از یک سو تأیید قاآن در تقویت مبانی قدرت ایلخانی بسیار مؤثر بود و حتی با توجه به نقش شاهزادگان و امرا در قوریلتای انتخاب ایلخانان، به‌نحوی او را با تکیه بر عاملی مافوق در چارچوب نظام امپراتوری از بستگی شدید به عناصر ایلی آزاد می‌کرد و از سوی دیگر، به هنگام تخلف از سیاست دربار مرکزی باوجود غیرعملی بودن هر نوع نظارت و اعمال نفوذ، دستاویزی برای عناصر مغول در تضعیف ایلخان و دشمنی با او بود.

دوران سلطنت احمد تکودار دوره‌ای پراشتهاب در

تاریخ ایلخانی است. ایلخان مسلمان در برابر مخالفان مغولی خود و برخلاف سیاست ایلخانان و دربار مرکزی مغول، به پیشنهاد عناصر ایرانی و مسلمان همراهش با ممالک مصر ارتباط برقرار کرد. این اقدام با توفیق چندانی روبه‌رو نشد اما عناصر مغولی دربار ایلخانی این اقدام را خیانتی به آرمان جامعه مغولی و خلاف تصمیم قوریلتای بزرگ دربار مرکزی تفسیر کردند. پس از اقدامات احمد در مغایرت با سیاست دربار مرکزی، شاهزادگان و امرای مخالف او به رهبری ارغون از اقدامات ایلخان مسلمان نزد قویلیای شکایت کردند. به قول مارکوپولو که در این زمان در دربار مرکزی حضور داشت، قویلیای قاآن از رفتار احمد ابراز نگرانی و تأسف کرد (گروسه، ۱۳۶۸: ۶۰۷).

به‌رحال تلاش‌ها و تکاپوهای احمد در برقراری روابط دوستانه با مصر و استفاده از این روابط در تحکیم مبانی قدرت سلطنت موفقیتی در پی نداشت و موجب تشدید کینه عناصر مغولی و دادن بهانه و دستاویزی به آنها در تمسک به قاآن شد. قاآن به علت موانع، مسائل و مشکلات مختلف، امکان اعمال سیاست فعالی در ایران نداشت اما همراهی قاآن از نظر معنوی با عناصر مخالف سلطان احمد، بی‌تردید در یکپارچگی بیشتر عناصر مخالف مؤثر بود (الهیاری، ۱۳۸۱، ۴۳ و ۴۴). بارکهاوزن می‌نویسد: «خان بزرگ که در پکن اقامت داشت حاضر نشد او [احمد تکودار] را به سلطنت بازگرداند» (بارکهاوزن، ۱۳۴۶: ۲۲۹). اقدام قاآن در فرستادن یرلیغ خانی برای ارغون و دادن لقب چینگ‌سانگ (وزیر بزرگ) به بوقا (همدانی، ۱۳۶۲: ۸۱۱/۲ و ۸۱۲) نیز این نظر را تقویت می‌کند.

مغولان براساس باورهایی که از یاسا سرچشمه می‌گرفت، عقیده داشتند که فرمان خان از آسمان

قونغر تای توسط او که سنت شکنی محسوب می‌شد، امرا را به مخالفت با وی سوق داد و حرمت کشتن اولاد چنگیزخان را از بین برد. هنگامی که امرا تکودار را به قتل رساندند، ابهت شخص ایلیخان تا حد چشمگیری در نزد امرای مغول شکسته شد و این مسئله یکی از عوامل نابسامانی در حکومت ایلیخانان بعدی بود.

روابط با دربار مرکزی و مسئله جانشینی پس از

احمد تکودار تا سلطنت غازان

پس از پایان کار احمد تکودار نیز تکاپوهای خانزادگان برای جانشینی آغاز شد. چند تن از خانزادگان هلاکویی نیز مدعی ایلیخانی بودند؛ اما با اتفاق نظر امرا و بزرگان، خانزادگان مدعی نیز تبعیت از ارغون (۶۸۳ تا ۶۹۰ ق/ ۱۲۸۴ تا ۱۲۹۱ م) را پذیرفتند. مراسم نشستن ارغون بر تخت ایلیخانی در ۲۷ جمادی‌الاول سال ۶۸۳ ق/ ۱۲۸۴ م، برگزار شد. ارغون نیز برای تأیید خان دربار مرکزی اهمیت بسیاری قایل بود و از قویلای قآن درخواست تأیید ایلیخانی کرد. بر پایه گزارش رشیدالدین در ۲۷ ذی‌الحجه ۶۸۴ ق/ ۱۲۸۵ م، ایلیچیان ارغون از دربار قآن رسیدند. امیر اردوقیا، یرلیغ قآن را درباره جلوس ارغون به جای پدر آورد. پولاد چینگ‌سانگ، فرستاده دائمی قآن، به دربار ایلیخانان آمد و تا هنگام مرگ در سرای منصوریه اران مستقر شد. پس از رسیدن فرمان خان دربار مرکزی، ارغون دوباره در ۱۰ صفر ۶۸۵ ق/ ۱۲۸۶ م، بر تخت نشست و آیین و رسوم جلوس ایلیخان را دوباره انجام داد (همدانی، ۱۳۶۲: ۸۱۱/۲ و ۸۱۲). لمبتون می‌نویسد: «بالاخره پس از دستگیری احمد تکودار، شورایی از خواتین، شهزادگان و امرا تشکیل شد تا جانشین ارغون را اعلام دارد. پس از اینکه خان بزرگ بعد از دو سال در سال

می‌آمد و طغیان بر او حکم طغیان بر خدا را داشت و کشتن فردی از خاندان خان نیز در همین حکم بود (اقبال آشتیانی، ۱۳۷۹: ۷۳). بر اساس این، امرای مغول تنها در سایه رضایت خان بزرگ به دفع و قتل یکی از افراد خاندان چنگیزخان اقدام می‌کردند و گرنه کشتن یکی از آنها برای امرا گناهی نابخشودنی بود (مرسل‌پور، ۱۳۹۱: ۱۰۸)..

به نظر می‌رسد از دوره تکودار نگرش امرا به ایلیخان تغییر کرد. هلاکو و اباقا افرادی از اروغ (خانان) چنگیزخان بودند که به پندار مغولان، مخالفت با آنها در حکم مخالفت با خدا بود و محترم بودند؛ اما به تدریج جایگاه معنوی ایلیخانان نزد امرای نظامی مغول تضعیف شد. عملکرد احمد تکودار که برخلاف یاسا و سیاست دربار مرکزی بود و کشتن شاهزاده قونغر تای که سنت شکنی محسوب می‌شد، امرا را به مخالفت با وی سوق داد و حرمت کشتن اولاد چنگیزخان را از بین برد. هنگامی که امرا تکودار را به قتل رساندند، ابهت شخص ایلیخان تا حد بسیاری در نزد امرای مغول شکسته و این مسئله یکی از عوامل نابسامانی در حکومت ایلیخانان بعدی شد. به نوشته وصاف‌الحضره: «چون سلطان احمد در ازدیاد رونق اسلام و اسلامیان مبالغت می‌نمود، عقاید و آرا شهزادگان و امیران نسبت به او دگرگون شد و از بیم گزند او در نهان با یکدیگر توطئه کردند» (وصاف‌الحضره، ۱۳۳۸: ۱۲۵/۱). او ادامه می‌دهد که به همین علت در سال ۶۸۲ ق/ ۱۲۸۳ م، شاهزاده فنقورتای به تحریک بعضی امرا به فکر براندازی سلطان احمد و گرفتن مقام خانی افتاد؛ اما سلطان پیشدستی کرد و او و هم‌دستانش را دستگیر کرد و به قتل رساند. در این ماجرا جمعی از امیران بزرگ همچون کوچک نوین و شادی اقتاچی نیز کشته شدند (وصاف‌الحضره، ۱۳۳۸: ۱۲۵/۱). کشتن شاهزاده

۶۸۵ق/۱۲۸۶م ایلخانی او را تأیید کرد، جشن و طوی دیگری برپا شد» (لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۷۲).

ارغون در دوران ایلخانی نیز خود را تابع دربار مرکزی معرفی می‌کرد. در آرشیو فرانسه که نامه اصلی ارغون به پادشاه فرانسه حفظ شده و طومار به زبان مغولی و به خط ایغوری و مهرچینی مهر شده است، چنین عبارتی دیده می‌شود:

«بقوة الله تعالی»

«در ظل الطاف خاقان» «فرمان ما، ارغون» (ویلبر، ۱۳۶۵: ۱۳؛ ساندرز، ۱۳۶۱: ۱۳۲؛ رجب‌زاده، ۲۵۳۵:

۲۱۵ و ۲۱۶) که نشان‌دهنده تبعیت پادشاهان ایران از خان بزرگ بود..

در نامه ارغون به پاپ هونوریوس چهارم در سال ۶۸۴ق/۱۲۸۵م نیز پس از نام چنگیزخان، جد بزرگ تمام مغولان، نام خان بزرگ قوییلای قآن به‌عنوان امپراتور چین و عم بزرگوار او و فرمانروای تمام پادشاهان یاد شده است (گروسه، ۱۳۶۸:

۶۱۰؛ ساندرز، ۱۳۶۱: ۱۳۲). به هر حال در دوره ارغون، ایلخان مغول به تبعیت از خان و پیوند با دربار مرکزی بسیار اهمیت می‌داد؛ به‌گونه‌ای که ارغون سفاری برای خواستگاری یکی از شاهزاده خانم‌های چینی به نزد قوییلای فرستاد که مارکوپولو آن را شرح داده است (مارکوپولو، ۱۳۹۰: ۳۷ تا ۳۹؛ نوایی، ۱۳۶۶: ۴۷).

ایلخانان بعدی مغول تا پیش از غازان نیز توجه ویژه‌ای به تأیید دربار مرکزی و تبعیت از آن می‌کردند. گیخاتو (۶۹۰ تا ۶۹۴ق/۱۲۹۱ تا ۱۲۹۵م) نیز که پس از ارغون با انتخاب قوریلتای به ایلخانی رسید، حضور پولاد چینگ‌سانگ، نماینده قوییلای در دربار را کافی ندانست و پیش از دریافت تأییدنامه از چین بر تخت سلطنت نشست (۱۲ رجب ۶۹۱ در الطاغ) (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۶۹ و ۲۷۰). اشپولر درباره لقبی که بایدو

(جمادی‌الاول تا ذی‌القعدة ۶۹۴ق/۱۲۹۵م) روی سکه‌ها به کار می‌برد، می‌نویسد: «در دوران زمامداری گیخاتو و بایدو این لقب [ایلخان] به خط مغولی روی سکه‌ها منقوش می‌شد» (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۷۳). اما پس از بایدو هیچ ایلخانی تلاش نکرد که از خان بالیغ دورافتاده برای فرمانروایی خویش تأیید بگیرد (ساندرز، ۱۳۶۱: ۱۳۳). غازان خان به کوشش امیرنوروز، سردار زیرک خود، مسلمان و از احترام مردم ایران برخوردار شد. قآن‌های چین، خبر تغییر دین غازان را همچون تشرف احمد به اسلام تأیید نکردند (اشپولر، ۱۳۶۸: ۱۹۱). از روزگار غازان به بعد، هیچ غیرمسلمانی در ایران فرمانروایی نکرد و بنابراین، بستر برای وداع با سنت‌های مغولی فراهم شد. لقب «ایلخان» لغو شد و «سلطان» جای آن را گرفت و گام‌های مشخصی برای تبدیل حکومت ایلخانی به پادشاهی ملی ایرانی برداشته شد.

مرگ قوییلای قآن و مسئله جانشینی در دوره پادشاهان مسلمان مغول

در زمان قوییلای، امپراتوری جهانی مغول به اوج اعتلا و عظمت خود رسید و تا آن زمان از نظر وسعت خاک و قدرت مادی و معنوی در تاریخ بی‌نظیر بود. ایلخانان در برابر قوییلای قآن تعهدات سیاسی خویشاوندی داشتند و مشروعیت حکومت خود را از او دریافت می‌کردند. اما در هنگام نشستن غازان (۶۹۴ تا ۷۰۳ق/۱۲۹۵ تا ۱۳۰۴م) بر تخت ایلخانی، اوضاع دگرگون شد. قوییلای قآن، عم بزرگ او، در سال ۶۹۳ق/۱۲۹۴م درگذشت و آخرین قآن ناظر به احوال سراسر قلمرو مغولان را به خاک سپردند و پس از او، امپراتوری به سرعت در سراسر اسیب انحطاط افتاد. با توجه به ناهمگونی عناصر مغولی و نظامی

تغییر دین، استقلال خود را نمایان کرد (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۷۰؛ گروسه، ۱۳۹۸: ۶۲۲ و ۶۲۳). وی برای نخستین بار لقب قاآن را برای خود به کار برد و به این ترتیب، استقلال طلبی خود را آشکار کرد. او روی برخی سکه‌ها، عنوان «سلطان‌الاعظم غازان سلطان محمود» را به کار برد و عبارت «به تأیید خداوند متعال» را به آن اضافه کرد که نشانه استقلال او بود (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۷۳). همچنین برخلاف ایلیخانان پیشین، عنوان «قاآن‌الاعظم» و «به اقبال قاآن» را از سر نوشته‌ها و فرمان‌ها حذف کرد و به جای آن عبارت‌های «میامین‌المله‌المحمدیه»، «بقوه‌الله‌تعالی» و «فرمان‌السلطان محمودغازان» را قرار داد (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۶۹).

برحسب ضبط جامع‌التواریخ طغرای غازان‌خان نیز به صورت زیر بوده است:

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم بقوه‌الله‌تعالی و میامین‌المله‌المحمدیه فرمان سلطان محمودغازان» (رجب‌زاده، ۲۵۳۵: ۲۱۵ و ۲۱۶).

از سوی دیگر، غازان آشکارا تعلق سرزمین ایران را به قلمرو قاآن منکر شد؛ اگرچه این تعلق ظاهری بود، اثر آن در ضرب سکه و صدور اسناد و غیره دیده می‌شد. تشریف غازان به دین اسلام و مرگ قویلی‌ای در سال ۶۹۳ ق/ ۱۲۹۴ م، موجبات اصلی این تجزیه بودند. جانشینان قویلی‌ای شایستگی آن را نداشتند که به‌طور واقعی حقوقی را مطالبه کنند که منصب قاآنی همراه داشت. این تجزیه طلبی در مرسوم کردن تقویم جدیدی که از عصر ایلیخانان شروع می‌شد و به موازات تقویم اسلامی و تقویم مغولی بود و نیز بیان لقب‌های جدید برای قاآن و حذف عنوان‌های مانوس ظاهر شد. در این تصمیمات به خوبی دیده می‌شود که ایلیخان جدید تا چه اندازه علاقه‌مند بود بی‌نیازی خود را از دربار قاآن نشان دهد (اشپولر، ۱۳۶۸: ۹۶ و ۹۷).

تحت فرمان که بر پایه قوریلتای دربار مرکزی در خدمت هلاکو و جانشینان او بودند، تأیید دربار مرکزی حداقل برای نسل اول ایلیخانان مهم بود. در دوره غازان، پراکندگی و تفرقه لشکر مغولان روی در فروپاشی ساختارهای اساسی نظام قبیله‌ای آنان داشت و همه اختلافات برای رسیدن به قدرت بودند. از این رو بستر برای وداع با سنت‌های مغولی فراهم شد.

دولت ایلیخانی از آغاز سلطنت غازان‌خان رنگ ایرانی و اسلامی به خود گرفت؛ به طوری که جلوس غازان‌خان، آغاز تجدید حیات و استقلال سیاسی ایران است. غازان‌خان تبعیت از خان _____ را رها کرد و سلسله ایلیخانی را در ایران به استقلال رساند و ایلیخانی که بر تخت تکیه زده بود، عنوان سلطان داشت. گفته شده است که دیوان‌سالاران ایرانی، ایلیخان را «پادشاه اسلام» (همدانی، ۱۳۸۸: ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۷۵ و ۱۷۷ و ۲۵۱ و ۲۵۶) و درعین حال «خسرو ایران و وارث ملک کیان» می‌نامیدند (همدانی، ۱۳۶۴: ۱۴۱) و قلمرو سلطنت ایلیخان، نه «اولوس» مغولی بلکه «ملک کیان» و کشور ایران یا «ممالک ایران» بود (رجب‌زاده، ۲۵۳۵: ۱۱۷ و ۱۱۸) که فراخنای ولایاتش «از سرحد آب آمویه تا تخوم روم و از آب جَون تا اقصای مصر» بود (همدانی، ۱۳۶۴: ۱۴۴).

با مرگ قویلی‌ای، در ایران نام «خان بزرگ» از روی سکه‌ها محو شد. پس از این، نماینده چین دلیلی برای ماندن در تبریز نداشت. حکمرانان ایران، اطلاق کلمه ایلیخان را به معنی خان تابع دولت دیگر برای خود ممنوع کردند (اشپولر، ۱۳۸۹: ۸۵) و جانشینان قویلی‌ای، با عنوان «خان بزرگ» پذیرفته نشدند (ساندرز، ۱۳۶۱: ۱۳۳). غازان فرمان داد تا واژه‌های «تنگری کوچوندور» یعنی «با تأییدات خداوند متعال» را روی سکه نقش کنند. پیشینیان او به جای این کلمات، «قاآن‌العظیم» را نقش می‌کردند که نشانه سروری قاآن بود. غازان با

غازان در سال ۶۹۷ق/۱۲۹۸م، معظم‌فخرالدین‌احمد و تغای را به دربار قآن در چین فرستاد. آنها هدیه‌ها و ۱۰ تومان طلا با خود بردند تا اشیایی خریداری کنند. تیمور آنان را در دایدو، حوالی پکن، به گرمی پذیرفت. این دو، چهار سال در چین ماندند و سهمیه ایلخانان از محصولات کارگاه‌های ابریشم قآن که از زمان لشکرکشی هلاکو در سال ۶۵۱ق/۱۲۵۱م به بعد داده نشده بود، در اختیار آنان گذاشته شد. فخرالدین در پایان سال ۷۰۴ق/۱۳۰۵م با قایق‌های بادی چینی از راه دریا بازگشت (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۷۰ و ۲۷۱). گروسه می‌نویسد: «با اینکه غازان‌خان استقلال تام و تمام داشت مع‌هذا سفرایی که به چین فرستاد مطاوعت و مراتب احترام و توفیر او را به خان بزرگ تیمور خاقان اظهار می‌داشتند و او را به ریاست خاندان چنگیزخانی و بالاخص شعبه و شاخه خاندان تولوی می‌شناختند» (گروسه، ۱۳۶۳: ۶۲۳).

اما گمان نمی‌شود که غازان و الجایتو (۷۰۳ تا ۷۱۶ق/۱۳۰۴ تا ۱۳۱۶م) برای اینکه تیمور، جانشین قویبیلای قآن، سلطنت آنها را تأیید کند ارزش قایل بوده باشند؛ اگرچه آنان بلافاصله بر تخت سلطنت نشستند و رفتار ایشان این تصور را تأیید می‌کرد، نباید گمان کرد که روابط حسنه میان ایلخانان و دربار قآن قطع شده بود (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۷۰). الجایتو در سال‌های ۷۰۵ و ۷۱۲ق/۱۳۰۶ و ۱۳۱۲م، سفیرانی به چین فرستاد. گروه نخست برای عرض پاسخ به پیام قآن که ضمیمه نشان برای ایلخان فرستاده شده بود، به دربار قآن رفت (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۷۱). در جمادی‌الاول ۱۳۰۶/۷۰۵ فرستاده‌ای از جانب قآن به دربار الجایتو آمد و خبر آورد که قآن سلطنت او را تأیید کرده است (وصاف‌الحضره، ۱۳۳۸: ۴/۷۵ و ۴/۷۶؛ اشپولر، ۱۳۶۸: ۱۱۳). حکومت ایلخانی که از جنگ‌های دوران غازان ضربه شدیدی خورده بود و همچنین خبر گرفته بود که

مرتضوی می‌نویسد: «با جلوس غازان‌خان استقلال سلطنت ایلخانی در ایران تکمیل شد و نفوذ و نظارت دربار خان بزرگ بر دربار ایلخان ایران از بین رفت و رابطه بین خان بالیغ و تبریز صورت عادی و کاملاً تشریفاتی به خود گرفت و به‌تدریج قطع شد» (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۱۱). بنابراین به نظر بسیاری از مغولان متعصب، آنها می‌خواستند کرسی ایلخانی را به تخت سلطنت تبدیل کنند و «خان» نباشند و «شاه» باشند (ساندرز، ۱۳۶۱: ۱۳۸). غازان منتظر نماند که فرمان به تخت‌نشستن او را امپراتوری مغول در چین صادر کند (بیانی، ۱۳۷۹: ۲۲۴). در تثبیت ایلخانان اولیه که به‌طور معمول در فرایندی پرچالش به قدرت می‌رسیدند، تأیید دربار مرکزی مهم بود ولی پس از مرگ قویبیلای قآن، پذیرش اسلام تنها راه‌حل این تنگنا برای شخص غازان بود. برای انتقال قدرت، سنت قدرت در زمینه تمدن اسلامی راه‌حل‌های ویژه‌ای فراروی غازان‌خان قرار داد. بیعت برای ولیعهد در زمان حیات شخص خلیفه و سلطان امکان‌پذیر و ولیعهد به‌طور معمول فرزند بزرگ‌تر سلطان بود. بنابراین، در زمانی که سلطان به جانشینی فرزندش وصیت می‌کرد یا وصیت نکرده می‌مرد، امکان انتقال مسالمت‌آمیز قدرت وجود داشت. پس از غازان، نه قوریل‌تای و نه تأیید قآن بلکه شخص سلطان، ولیعهدش را تعیین می‌کرد؛ حتی ابوسعیدبهدادرخان پیش از آنکه به سن بلوغ رسیده باشد بر کرسی سلطان تکیه زد (انصاری‌قمی، ۱۳۷۸: ۷۶).

با وجود این، رابطه غازان با جانشینان قویبیلای دوستانه ماند. جانشینان ناقابل قویبیلای نمی‌توانستند با زور، نظرهای خویش را بر ایلخانان تحمیل کنند. تیمور، نواده و جانشین قویبیلای، به غازان لقب «شاه صلح‌گستر سرزمین غرب» را داد؛ البته فرمانروایان ایران نیز به حفظ روابط دوستانه با قآن علاقه‌مند بودند.

و ابوسعید لقب پادشاه (کوآن پین) اعطا کرد (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۷۱). ابوسعید از به کار بردن لقب‌های مفصل خودداری کرد و خود را «السلطان الاعظم ابوسعید بهادرخان» نامید و در سال ۷۱۷ق/۱۳۱۷م، عنوان بهادرخان را برای خود انتخاب کرد (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۷۳). منبعی اروپایی که وقایع را بیشتر از دید چینی‌ها دیده، ابوسعید را نایب قآن معرفی کرده است (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۷۱). هر سال، سلطان ابوسعید نیز کاروان‌هایی از شتر و بازهای شکاری و سنگ‌های گرانبها به دربار قآن می‌فرستاد (اشپولر، ۱۳۶۸: ۲۷۱).

همان‌گونه که بیان شد با جلوس غازان خان استقلال سلطنت ایلخانی در ایران تکمیل شد. با تشریف غازان به دین اسلام و مرگ قوبیلای قآن، جانشینان قوبیلای شایستگی آن را نداشتند که بتوانند حقوقی را که منصب قآنی با خود به همراه داشت، مطالبه کنند. اسلام آوردن غازان تحول بنیادی در موقعیت ایلخانان به وجود آورد. از این زمان به بعد، ایلخانان سلسله‌ای ایرانی شدند و به دنبال کسب مشروعیت از خارج نبودند (لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۷۳). باسورث می‌نویسد: «فشار و نفوذ فرهنگی و دینی محیط ایران باعث شد که غازان خان و جانشینان وی به دین اسلام بگروند» (باسورث، ۱۳۷۱: ۲۲۷). به دنبال این تحولات، نفوذ خان بزرگ به دربار ایلخانان و نظارت بر آن از بین رفت و همین امر، باعث اختلاف نظر میان سرکردگان مغول و یکی از دلایل فروپاشی ایلخانان شد؛ چون بزرگان مغولی معتقد بودند فرزندان هلاکو در زمان غازان خان از سلطه خاقان اکبر خارج و از خاندان چنگیز دور شدند و سکه‌هایی نه با نام خاقان اکبر سلاله چنگیزخان ضرب کردند. از این رو، میان امرای مغولی بر سر وراثت چنگیزخان نزاع در گرفت؛ یعنی میان کسانی که از نسل هلاکو بودند و کسانی که مدعی

نمایندگانی از الوس جوجی به دربار مصر رسیده‌اند و خواهان اتحاد با مصر هستند، نگران (بیانی، ۱۳۷۵: ۱۰۲۳/۳) و درصدد شد تا با مصر قرارداد صلح ببندد؛ همچنین، اولجایتو از ترس اتحاد الوس جوجی با مصری‌ها علیه ایلخانان، سفرای تیمورقآن و رسولان شاهزادگان ماورالنهر و بلاد ترکستان، یعنی الوس‌های اوگتای و جغتای را به گرمی پذیرفت. پس از آن، رشته اتحاد و دوستی میان ایلخان ایران و خان بزرگ و نیز الوس‌های اوگتای و جغتای برقرار شد (کاشانی، ۱۳۹۱: ۳۲؛ وصاف‌الحضره، ۱۳۳۸: ۴۷۵/۱ و ۴۷۶؛ میرخواند، ۱۳۸۵: ۴۲۶۲/۵). ایجاد چنین روابطی میان فرمانروایان مغول به قدری برای اولجایتو مهم بود که خبر آن در نامه او به فیلیپ لویل، پادشاه فرانسه، بازتاب شد (گروسه، ۱۳۶۸: ۶۳۰؛ اشپولر، ۱۳۶۸: ۱۱۳؛ بیانی، ۱۳۷۹: ۳۴۵).

الجایتو برای نخستین بار القاب متداول و طولانی شرقی را به کار برد که به شکل‌های مختلف روی سکه‌ها دیده می‌شوند.

الجایتو در طغرای نامه‌ای که به پادشاه فرانسه نوشت، خودش را این‌گونه معرفی کرد: «فرمان ما، سلطان اولجایتو» (رجب‌زاده، ۲۵۳۵: ۲۱۵ و ۲۱۶). در توجه به سکه‌های دوران سلطنت اولجایتو، تحولات مذهبی سیاسی این دوره به خوبی نمایان می‌شود. نام «اولجایتو سلطان» تنها کلمه مغولی است که به خط ایغوری از دوره اولجایتو روی بعضی از سکه‌ها باقی مانده است. این تحولات از دورشدن کامل حکومت ایلخانی از مرکز امپراتوری مغول و گرایش تام به سمت فرهنگ ایرانی حکایت می‌کنند. در منابع، ذکر نشده است که قآن به ابوسعید (۷۱۶ تا ۷۳۶ق/۱۳۱۶ تا ۱۳۳۵م) نشان اعطا کرده باشد و او هنوز در سال ۷۲۰ق/۱۳۲۰م، نشان پدرش را به کار می‌برد. با توجه به این روابط صمیمانه، قآن به الجایتو

بودند بدون اینکه از نسل هلاکو باشند از چنگیزخان نسب می‌برند. گروه دوم مدعی بودند که غازان‌خان و جانشینان او حکومت مستقل را نه به وراثت شرعی از چنگیزخان بلکه با غلبه و شمشیر گرفته‌اند و مشروعیت ندارند. این مسئله باعث تقسیم دولت به دولت‌های کوچک و درگیر شد (انصاری قمی، ۱۳۷۸: ۸۱ و ۸۲).

نتیجه

اهداف مهم و راهبردی مغول در شرق و غرب پس از روی کار آمدن منگوقاآن پیگیری شدند. دربار مرکزی، هلاکوخان را مأمور گسترش جهان‌گشایی مغولان در غرب و مشخص‌تر ایران، بین‌النهرین، آسیای صغیر، ارمنستان، شامات و مصر کرد. پس از تصرف شامات و در آستانه تهاجم به مصر، خبر مرگ منگو و پاره‌ای تهدیدات جنبی، هلاکو را ناگزیر کرد که شامات را ترک کند. در این هنگام و پس از رقابت‌های سخت و خونینی که هلاکو از آن دور بود، قویلای به مقام خانی رسید. هلاکو به گرمی این انتخاب را تأیید کرد و به تبریز بازگشت. پس از این تحول، مناسبات هلاکو و دربار مرکزی مغول مبتنی بر نوعی واقع‌بینی تنظیم شد. به‌احتمال، در مناسبات هلاکو و قویلای قاآن، خان جدید فرمانروایی هلاکو را بر سرزمین‌های فتح‌شده به رسمیت شناخت.

سپس، هلاکو نوعی فرمانروایی دودمانی در ایران تشکیل داد که تا هنگام جلوس غازان (۶۹۴ تا ۷۰۳ ق/ ۱۲۹۵ تا ۱۳۰۴ م)، سلطان مسلمان مغول، فرمانروایان ایران خود را تابع دربار مرکزی مغول می‌خواندند و با یرلیغ و فرمان دربار مرکزی مغول بر تخت فرمانروایی می‌نشستند؛ اما واقعیت‌های تاریخی به‌روشنی نشان می‌دهند که این روابط و تابعیت تا حد

بسیاری ظاهری بود و خان دربار مرکزی مغول به سبب دوری مسافت و موانع جغرافیایی و به‌ویژه استقلال قلمرو و اولوس‌های اوگتای و جغتای و دشمنی و خصومت‌های میان قلمروهای مغولی، امکان دخالت چندانی در امور ایران نداشت. بنابراین، مناسبات با دربار مرکزی مغول در حوزه عمل با روابطی فعال همراه نبود اما به‌لحاظ نظری، تا برآمدن غازان و مسلمان‌شدن ایلخانان ایران و امرا و عناصر ایلی به‌فرمان ایشان، تأیید دربار مرکزی مغول حداقل نزد عناصر مغول در مشروعیت ایلخانان اهمیت ویژه‌ای داشت. با تشریف‌غازان به دین اسلام و مرگ قویلای قاآن، جانشینان قویلای شایستگی آن را نداشتند که بتوانند حقوقی را مطالبه کنند که منصب قاآنی همراه داشت و پس از نشستن غازان تا عهد ابوسعید، رابطه دوستی و اتحاد میان پادشاهان ایران و امپراتوری چین و مغولستان ادامه می‌یابد.

کتابنامه

الف. کتاب

- . ابن‌العبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرن، (۱۳۶۴)، تاریخ مختصر اللؤلؤ، ترجمه محمدعلی تاج‌پور و حشمت‌الله ریاضی، تهران: اطلاعات.
- . اشپولر، برتولد، (۱۳۸۹)، مغولان در ایران، ترجمه، توضیحات و تعلیقات عبدالرسول خیراندیش، تهران: آدابوم.
- . -----، (۱۳۶۸)، تاریخ مغول در ایران، ترجمه محمود میرآفتاب، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- . اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۷۹)، تاریخ مغول، چ ۷، تهران: امیرکبیر.
- . بارکه‌اوزن، یواخیم، (۱۳۴۶)، امپراطوری زرد چنگیزخان و فرزندانش، ترجمه اردشیر نیکپور،

- تهران: داورپناه.
- . لمبتون، آن.ک.اس، (۱۳۷۲)، تداوم و تحول در تاریخ
میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نی.
- . لین، جورج، (۱۳۹۰)، ایران در اوایل عهد ایلخانان؛
رنسانس ایرانی، ترجمه ابوالفضل رضوی، چ ۲،
تهران: امیرکبیر.
- . مارکوپولو، (۱۳۹۰)، سفرنامه مارکوپولو، مترجم
منصور سجادی، تهران: بوعلی.
- . مرتضوی، منوچهر، (۱۳۷۰)، مسائل عصر ایلخانان،
چ ۲، تهران: آگاه.
- . مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۱)، تاریخ گزیده، به اهتمام
عبدالحسین نوایی، چ ۴، تهران: امیرکبیر.
- . مورگان، دیوید، (۱۳۸۹)، مغول‌ها، ترجمه عباس
مخبر، تهران: مرکز.
- . میرخواند، محمدبن خاوندشاه‌بن محمود، (۱۳۸۵)،
تاریخ روضه‌الصفاء، به تصحیح و تحشیه جمشید
کیان‌فر، چ ۵، چ ۲، تهران: اساطیر.
- . نوایی، عبدالحسین، (۱۳۶۶)، ایران و جهان (از
مغول تا قاجاریه)، تهران: هما.
- . همدانی، رشیدالدین فضل‌الله، (۱۳۸۸)، تاریخ مبارک
غازانی، به سعی و اهتمام و تصحیح کارل یان،
آبادان: پرسش.
- . -----، (۱۳۶۲)، جامع‌التواریخ،
تصحیح بهمن کریمی، چ ۲، تهران: اقبال.
- . -----، (۱۳۶۴)، مکاتبات
رشیدی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد شفیع،
پنجاب لاهور: ایجو کیشنل پریس.
- . واله‌اصفهانی، محمدیوسف، (۱۳۹۰)، خلدبرین،
تصحیح میرهاشم محدث، روضه پنجم، تهران:
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- . وصاف‌الحضره، فضل‌الله‌بن عبدالله شیرازی، (۱۳۳۸)،
تاریخ وصاف‌الحضره در احوال سلاطین مغول،
تهران: افست رشديه.
- . باسورث، کلیفورد ادmond، (۱۳۷۱)، سلسله‌های
اسلامی، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: موسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- . بناکتی، داودبن محمد، (۱۳۷۸)، تاریخ بناکتی، به
کوشش جعفر شعار، چ ۲، تهران: انجمن آثار و
مفاخر فرهنگی.
- . بویل، ج.آ، (۱۳۷۹)، تاریخ ایران کیمبریج، مترجم
حسن انوشه، چ ۵، چ ۳، تهران: امیرکبیر.
- . بیانی، شیرین، (۱۳۷۱)، دین و دولت در ایران عهد
مغول، چ ۱ و ۲، تهران: دانشگاهی.
- . -----، (۱۳۷۵)، دین و دولت در ایران عهد
مغول؛ سیاست خارجی ایران در جهان اسلام، چ ۳،
تهران: دانشگاهی.
- . -----، (۱۳۷۹)، مغولان و حکومت ایلخانی در
ایران، تهران: سمت.
- . جوینی، عظاملک، (۱۳۸۸)، تاریخ جهانگشای جوینی،
مقدمه، تصحیح و تعلیقات حبیب‌الله عباسی و ایرج
مهرکی، چ ۳، چ ۲، تهران: زوآر.
- . رجب‌زاده، هاشم، (۲۵۳۵)، آیین کشورداری در عهد
وزارت رشیدالدین فضل‌الله همدانی، تهران: توس.
- . رشیدوو، پی - نن، (۱۳۶۸)، سقوط بغداد و حکمرانی
مغولان در عراق، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: آستان
قدس رضوی.
- . ساندرز، ج.ج، (۱۳۶۱)، تاریخ فتوحات مغول، ترجمه
ابوالقاسم حالت، تهران: امیرکبیر.
- . کاشانی، ابوالقاسم و محمد عبدالله، (۱۳۹۱)، تاریخ
الجایتو، به اهتمام مهین همبلی، چ ۳، تهران: علمی و
فرهنگی.
- . گروسه، رنه، (۱۳۶۸)، امپراطوری صحرانوردان،
ترجمه عبدالحسین میکده، چ ۳، تهران: علمی و
فرهنگی.

. میلانی، عبدالحسین، (۱۳۸۶)، «امیران مغول (نویانها) در مسائل شورایی عصر ایلخانان از مرگ هولاکو تا برآمدن غازان»، فصلنامه علمی و پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا(س)، س ۱۷، ش ۶۵، ص ۱۶۳ تا ۱۷۸.

ج. پایان‌نامه

. خیراندیش، عبدالرسول، (۱۳۷۴)، علل تاسیس حکومت ایلخانی، پایان‌نامه دکتری به راهنمایی دکتر شیرین بیانی، ج ۱، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

د. کتاب لاتین

- Jackson, Peter, (1978), "the dissolution of the mongol empire". central Asiatic journal 22.
- Melville, P, Charles, (2016), "The End of the Ilkhanate and After: Observation on the Collapse of the Mongol World Empire". Publisher: Leiden: Brill.

. ویلبر، دونالدن، (۱۳۶۵)، معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، ترجمه عبدالله فریار، تهران: علمی و فرهنگی.

. ویلتس، دو راکه، (۱۳۵۳)، سفیران پاپ به دربار خانان مغول، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: خوارزمی.

ب. مقاله

. آلهیاری، فریدون، (۱۳۸۱)، «تأملی بر رویکردهای اساسی در مناسبات احمد تکودار با مصر (۶۸۳ ° ه.ق)»، مجله علوم انسانی دانشگاه الزهرا(س)، ش ۴۳، ص ۲۰ تا ۲۰.

. -----، (۱۳۹۳)، «فرایند تاریخی تشکیل دولت ایلخانی و ایرانمندی هلاکوخان»، فصلنامه تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، ش ۹، ص ۲۳ تا ۲۳.

. انصاری‌قمی، حسن، (۱۳۷۸)، «قدرت و مشروعیت در دوره ایلخانان مغول»، مجله معارف، ش ۴۸، ص ۷۳ تا ۸۴.

. زربابخویی، عباس، (۱۳۶۶)، «سازمان اداری ایران در زمان حکومت ایلخانان (۱)»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، ش ۲.

. عباسی، جواد و زهرا جهان، (۱۳۹۱)، «از پکن تا تبریز- بررسی مناسبات ایلخانان با خان‌بزرگ»-

فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ش ۵۰، ص ۶۹ تا ۹۰.

. مرسلپور، محسن، (۱۳۹۱)، «وزارت در دوره فترت

اولیه حکومت ایلخانی: از ارغون تا بایدو ۶۹۴-۶۸۳ ه.ق»، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ش ۱۱، ص ۱۰۵ تا ۱۲۰.